

مادر که باشی...

دست‌نوشته مادر شهید مدافع حرم؛

مجتهد طحان چوب مسجدی

www.ketab.ir

مرصع کاظمیان



سرشناسه: کاظمیان، مرصع، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: مادر که باشی...: دست‌نوشته مادر شهید مدافع حرم؛
محمد طحان/ نویسنده مرصع کاظمیان؛ تدوین فاطمه چلویان؛ با مقدمه رحیم مخدومی.
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی هنری رسول آفتاب، انتشارات رسول آفتاب، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۵۶ ص.: مصور. / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۵-۳۲-۸

عنوان دیگر: دست‌نوشته مادر شهید مدافع حرم؛ محمد طحان.

موضوع: طحان، محمد، ۱۳۶۱ - ۱۳۹۴ / موضوع: شهیدان مسلمان - سوریه - سرگذشتنامه
موضوع: Muslim martyrs - Syria - Biography / موضوع: شهیدان - ایران - بازماندگان

خاطرات / موضوع: Martyrs - Iran - Survivors - Diaries

شناسه افزوده: مخدومی، رحیم، مقدمه‌نویس / شناسه افزوده: چلویان، فاطمه

رده‌بندی کنگره: ۵۲BP/۶۶۶۶۶۶۶۶۶۶ / رده‌بندی دیویی: ۹۹۸/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۴۹۳۹۱

www.ketab.ir

مادر که باشی...

دست‌نوشته مادر شهید مدافع حرم؛

محمد طحان چوب‌مسجدی

نویسنده: مرصع کاظمیان (مادر شهید)

تدوین: فاطمه چلویان

با مقدمه: رحیم مخدومی

ویراستار: الهام فرخی

طراح جلد: زهرا سالمی نژاد

ناشر: رسول آفتاب

(وابسته به مؤسسه فرهنگی هنری رسول آفتاب)

نوبت و تاریخ چاپ: دوم - ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰

مادر که باشی
انتشارات رسول آفتاب



۹ 788007 386328
۱۴۰۰۰۰ تومان



پخش رسول آفتاب

۰۹۰۱۵۶۵۸۸۵۸

فهرست:

- ۷..... یادداشت رحیم مخدومی
- ۹..... مقدمه نویسنده
- ۱۱..... روزهای شیرین کودکی
- ۱۵..... گل‌های رنگارنگ
- ۱۸..... امیر؛ شیرین اما کوتاه
- ۲۲..... حکایت محمد
- ۲۴..... عکس نوزادی
- ۲۷..... شستن دیگ
- ۲۹..... نامه‌ی اول
- ۳۳..... خواب عجیب
- ۳۶..... پیغام مدرسه
- ۳۹..... معجزه قرآن
- ۴۲..... قرعه‌کشی
- ۴۴..... اوقات فراغت تابستان
- ۴۷..... ساندویچ ساده، اما خوشمزه
- ۵۱..... تکیه سفید
- ۵۵..... خواستگاری

۵۹	آینه و شمعدان
۶۲	داستان ازدواج محمد از زبان همسرش
۶۵	شیرین ترین دوران
۷۱	حواس پرتی
۷۳	خانه تکانی
۷۵	اهدای عضو
۷۸	یاد مرگ
۸۰	درخت نارنج
۸۴	ضبط کوچک من
۸۷	یک پذیرایی شجاعانه
۹۱	تربیت حسینی
۹۴	هنوز هوام رو دارم
۹۸	دمپایی
۱۰۰	آخرین خدا حافظی
۱۰۳	معلم اخلاقم بود
۱۰۷	آخرین تماس با مادر
۱۱۲	خبر شهادت
۱۱۸	شهادت زنده اند
۱۱۹	شناسنامه
۱۲۲	استقبال از شهید
۱۳۰	مراسم وداع با شهید
۱۳۹	صحبت های پایانی
۱۴۱	یادداشت فاطمه چلویان
۱۴۳	عکس ها و اسناد

یادداشت رحیم مخدومی

وقت نماز ظهر بود. منتظر بودم سجاده‌ای بیاورند، نماز را بخوانم و مصالحه اذینال کنم.

نمی‌دانستم در دل کورک تنها یادگار محمد چه می‌گذرد. زل زده بود به من. حرفی تا پشت گلویش بالا آمده بود. دوست داشت بگوید و راحت شود، اما نمی‌گفت. نمی‌دانم چرا.

خجالت می‌کشید، یا منتظر فرصتی بود؟

یکی دو ساعتی می‌شد در منزلشان مشغول مصاحبه بودم. سجاده را به دستم دادند. جای دنجی در اتاق پیدا کرده، سجاده را پهن کردم.

امیرمحمد هنوز نگاهم میپ کرد. هنوز حرف در گلو مانده‌اش سنگینی می‌کرد. پیش از آن که قامت ببندم، خودش را راحت کرد.

جای دیگری از اتاق را نشانم داد و گفت: «بابام همیشه این جا نماز می خواند...»

بی درنگ سجاده را جمع کردم و رفتم همان جا که پدرش همیشه نماز می خواند.

آن جا نقطه‌ای بود که محمد با خدا اتصال برقرار می کرد. من اتصال را اگرچه نمی توانستم، اما نقطه پرکنی را که می توانستم. آن نقطه را پر کردم.

بعد از آن که مادر شهید پا پیش گذاشت تا افتخار چاپ یادداشت‌های من را به انتشارات ما بسپارد، با اشتیاق پذیرفتم. می دانستم مأموریتی است که همان جنس مأموریت؛ پر کردن نقطه‌ای، تا التیامی باشد بر یکی از نقطه‌های بی نهایت دل.

آن روز دل فرزند،

اکنون دل مادر.

امان از دل مادر.

مقدمه نویسنده

اینجانب مُرَّصَع کاظمیان؛ مادر شهید مدافع حرم محمد طحان، می‌خواهم قبل از این که خاطراتم را آغاز کنم، چندجمله‌ای با شما عزیزان درد دل کنم. من و فرزندانم، پس از شهادت فرزندم، به نوشتن این کتاب گرفتم. البته به علت بیماری قلبی و ضعف جسمانی نمی‌توانم زیاد بخوانم و بنویسم، ولی با توکل بر خدا و توسل به ائمه و با کمک گرفتن از شهیدم محمد، شروع کردم به نوشتن. حتی گاهی شب‌ها وقتی سر بر بالش می‌گذاشتم تا استراحتی کنم، انگار محمد می‌آمد و می‌گفت چه بنویسم. آن وقت من برمی‌خاستم و با ذره‌بین به نوشتن ادامه می‌دادم و عاشقانه می‌نوشتم. ابتدا تصمیم داشتم هر چند برگه‌ای که می‌نویسم، تکثیر و منگنه کنم و بین دوستان و آشنایان پخش نمایم. بعد که حجم

خاطرات زیاد شد، به توصیه‌ی دوستان تصمیم بر چاپ کتاب گرفتم.

در این میان افرادی هم بودند که ملامتم می‌کردند. عده‌ای از روی دلسوزی و به خاطر سلامتی خودم، عده‌ای هم از روی غرض.

خلاصه این که سختی‌های زیادی در این راه متحمل شدم. از طرفی خواب‌هایی که من و اطرافیان می‌دیدیم، گواه بر این بود که محمد هم با نوشتن و نشر این خاطرات موافق است. آن خواب‌ها مرا در برابر مغرضین، مصمم می‌کرد.

امیدوارم این خاطرات دل آقا امام زمان (عج) و بعد از آن، دل محمدم را شاد کند و باعث عافیت خود حضرت، حتی شده مسیر زندگی یک جوان به راه راست هدایت و دل حضرت زینب (س) شاد گردد.

دلم می‌خواهد که من هم در پشت جبهه‌ها برای اسلام کاری انجام بدهم. به امید این که مورد قبول حضرت حق قرار گیرد.

التماس دعا - مرصع کاظمیان

پاییز ۱۳۹۶